



اشک های عشق

دفتر دوم

سحر حال، زندگی و افکار

مولانا

ب. ربان خاوری

تألیف: سینان یاغمور

ترجمه: رویا پورمناف

نشر اوحدی

۱۳۹۷



نشر اوحدی

فروشگاه و مرکز پخش: تهران، بین خیابان فرودین و اردیبهشت، خیابان روانمهر، پلاک ۱۳۶، واحد ۳.

فاکس: ۵۰۱۸-۶۶۴۰، تلفن ۶۶۹۷۷۳۸۶، تلفن همراه ۰۹۱۲۱۰۹۹۴۰۹

اشک های عشق دفتر دوم مولانا

• لیف: سینان یاغمور

• مترجم: رویا پورمناف

• لیتوگرافی: زاویه

• صحافی: ...

• چاپ: فراین

• نوبت چاپ: اول به ۹۷

• تیراژ: ۵۰۰ نسخه

• شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۵۴۴-۳۷-۳

سرشناسه	: یاغمور، سینان Yagmur, Sinan
عنوان و نام پدیدآور	: اشک های عشق / دفتر دوم شرح حال و افکار مولانا به زبان خود او
تألیف	: سینان یاغمور؛ ترجمه رویا پورمناف
مشخصات نشر	: تهران: اوحدی، ۱۳۹۷ -
مشخصات ظاهری	: ۳۳۰ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۶۵۴۴-۳۷-۳
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۹۷) (فیبا).
موضوع	: مولوی، جلال الدین محمد بن محمد بلخی، ۶۰۴-۶۷۲ ق. عارفان - سرگذشت نامه
رده بندی کنگره	: BP ۲/۲۷۹ ۱۳۹۰ ۲ ی ۸ ش /
رده بندی دیویی	: ۲۷۹/۸۹۲۴
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۵۳۷۱۱۸

فهرست مطالب

۱.....	پیش گفتار.....
۵.....	مقدمه عشق.....
۷.....	عمیق: حلاج کردن خودم از میان خاکسترها بود.....
۹.....	آیا جهنم آتش خود را از صحرای گبی می گیرد.....
۱۳.....	خانواده ام.....
۱۹.....	بلد نیشابور در بدو ت.....
۲۷.....	پایتخت داستانها: بغداد.....
۳۱.....	سرزمین با برکت وحی (مثنوی).....
۳۵.....	مکه: معبد عشق، کعبه ی صداقت.....
۴۱.....	شهری که خورشید به آن چشمک می زند.....
۴۵.....	وطنی که مادرم را در آن دفن کردم: کارامن.....
۵۳.....	ماجرای برادری من و بلاروس پر خاشاک.....
۵۵.....	ماجرای وصلت من با وطنم قونیه.....
۶۱.....	تاج سرم را از دست دادم.....
۷۱.....	استادم می آید.....
۸۱.....	بالم به جرعه عشق می خورد.....
۸۷.....	مرگ گل خاتون.....
۹۱.....	خانه ی دوم: ازدواج با کرآ.....
۹۹.....	من در دنیا نمی گردم این دنیا است که در درون من می گردد.....
۱۰۳.....	شمس من آمد.....
۱۱۵.....	حوض مرا نوشید یا من حوض را نفهمیدم!.....

- ۱۱۹..... سیمرغ عشق برای آتش باد می‌شود.
- ۱۲۷..... خلوت است یا قیامت معلوم نیست.
- ۱۳۳..... شمس عشق من است.
- ۱۳۷..... شاخه‌ی بی‌ریشه از کجا بداند که خورشید پژمرده شده!
- ۱۴۳..... مگر شمس فراموش می‌شود؟
- ۱۴۹..... من شیفته شمس.....
- ۱۴۹..... شمس محکوم به تبعید.....
- ۱۵۳..... عشق روح خود را از نوک قلم می‌نوشد.....
- ۱۶۹..... ماهای که بر صور دمید ، رسید.....
- ۱۷۵..... او می‌آید.....
- ۱۸۳..... این بار عشق گریست.....
- ۱۹۱..... کیمیا عشق.....
- ۱۹۷..... بدون شمس حشام دل به گونه شاد شود.....
- ۲۰۱..... عذرخواهی‌های پس از شهادت شمس.....
- ۲۰۷..... وفاداری به عشق به حرف نیست در عمل است.....
- ۲۱۹..... میلاد عمرم: عشقم شمس.....
- ۲۲۵..... در نظر بنده‌ها سکه شویم تا به برار عشق..... پیدا کنیم.....
- ۲۳۷..... به سوی شهادت شمس.....
- ۲۴۵..... پناهگاه من بعد از شمس: زر کوبی.....
- ۲۵۱..... من در خودم نیستم یا شما؟.....
- ۲۵۹..... نور چشمانم: سلطان ولد.....
- ۲۶۷..... درویشی از دور دست‌ها می‌آید.....
- ۲۷۵..... سواران عذاب شرق: مغول‌ها.....
- ۲۷۹..... حسام‌الدین چلبی.....
- ۲۸۱..... دریای معنا بر روی کاغذ می‌ریزد.....

۲۹۹	تمثال متحرک وفا: کنیوی.....
۳۰۳	۵ دسامبر ۱۲۷۳.....
۳۰۹	به سوی شب عروس.....
۳۱۷	۱۷ دسامبر: محشر قونیه قیامتی است.....

www.ketab.ir



پیش‌گفتار

اگر اشکها با سوزش دل عشاق جاری نمی‌شد در دنیا نه آبی بود و نه آتشی
کلامم چون نیک دارم، سوخته و براق باشد.
اشک‌هایتان چون نیک درویشان و چون نیل پاک جاری شود.
اگر دلیلی برای گریه کردن‌تان وجود ندارد به عروق خشکیده‌تان بگویید به نام مولانا
و برای شمس گریه کنند. اشک رحمت است، رغبت است، صداقت است.
بیایید قلبهای یتیم ما، در اشک‌هایمان بسوزانیم.
آنچه مولانا برای ما به ارمغان آورده سرخوسی از عشق الهی، کنار رفتن یک پرده و
راه یافتن به عالمی دیگر فرای هر نوع آشفتگی زمانی است.
مولانا با ریختن شراره‌های آتشی که او را سوزانده بود در کاس مشرب قلبهای ما را به
آتش کشیده. تا آتش نباشید نور نخواهید شد.
او آتش را فرو خورد و سکوت کرد. بر آتش دمید و سکوت کرد و مشرب شد، ذره،
ذره با گفتن «من سوختم شما نسوزید» آن را حمل کرد.
و حرف به حرف و کلمه به کلمه ما را به سوی نور فراخواند. از خواب ناز به مثنوی
نور.

آیا مولانا کسی جز ماست؟ کارش چیست؟

فکر می‌کنید برای چه آمده؟ سوزاندن، آتش زدن، گریه کردن، ذوب کردن، سکوت کردن و کلامی بر زبان نیاوردن، ماندن و نابود شدن و روشن کردن مجلس کوران با آتش خویش.

در زیر باران اشک و شعله‌های سوزان از اعماق وجودش بر چهره جاهلان لبخند زدن در میان شلوغی جمعیت تنها ماندن، نور هر مجلس شدن اما به هیچکس عادت نکردن، با ناخن اشک هستی خود را خاراندن و قطره قطره ذوب شدن...

از بجایی که روح مولانا روحی از سرزمین توحید و اسلام و دریای وحی است، طبیعی است که به جای درد از شوق بگوید.

کسی که خردن هر یک از آثار مولانا را آغاز کند. باید بداند که محتاج او و بخشنده او نیستند. مرلانا است. کسانی هم که نمی‌دانند، بدانند، مولانا با شوق و هیجان تبدیل شدن به علام قرآن و خاک پای حضرت محمد تبدیل به یک عاشق شده بود.

کسانی که با اگوئیسیم و خودشفتگی آثار او را می‌خوانند، دست از فضولی در زندگی شخصی شخصیت بزرگی که ۷۰۰ سال پیش متولد شده بردارند و راحتش بگذارند.

مولانا در اوایل مثنوی می‌گوید: «تو بمان، آن که همچون تو پاکی نیست»

پس به این ترتیب برای صادق ماندن به راسخ مولانا کافی است برای سؤال «آیا بعد از آشنا شدن با شمس در حق خانواده‌اش امانا کرد؟» دنبال جواب نگردید.

تسلی روح افسرده و در حال خفگی خود را در روح مولانا بجوید. این ترتیب برای کسانی که می‌گویند «مولانا در من زنده است» رنگ کلام اهمیتی ندارد.

اشک‌های عشق

تنها گفتن مولانا را دوست دارم، او را می‌فهمم کافی نیست. یک شخصیت معنوی را به عنوان یک دوست دیدن و تنها به او نگریستن پایان کار نیست. باید روح او، عالم درون او را دید، اصل یک اصل را دید. انسان‌هایی که هنوز روح خود را صیقل نداده‌اند و روح‌هایی به تاریکی شب دارند. کسانی که درونشان حتی نوری به اندازه نور شب صبحگاهی را نیافته تنها به دوستان خود می‌نگرند؛ اما آنها را به معنای واقعی و تمام کلمه نمی‌بینند. کسانی که می‌خواهند به عشق خدایی برسند باید ابتدا نور را به قلب خود برسانند. شخص او این مژده را به ما می‌دهد:

این عالم جای تنهایی نیست جای دوستی و محبت و شادمانی است.

تنها در صورتی که از ریاضت‌های باطنی، با چهره نورانی که از آن خبر آورده محروم شویم زندگی لذتی نخواهد داشت. عشق، گذر از آزمونهای سخت است، رو برو شدن با بلاست. از آنجایی که من بندایی که بر پای داشته‌ام برای دویدن در پی عشق گشوده‌ام، هنگام گذر از راه زندگی قلبم را در ایستگاه بلا رها کردم و گزاشتم با نسیم الهامی که امروز در درونم وزید و بوی خوشی از عالم زیبای الهی به مشام رساند. به عنوان تشکر بندهای رابط میان شعور و غایت من گشادم و قلبم را به طور تمام و کمال تسلیم آن نسیم عشق نمودم.

ای اشکی که فرو می‌ریزی به آن معشوق من که همه ی دارایی من است، بهار باغچه‌ام و زیبایی آن است بگو:

"اگر در شبی از شبها از شبهای من یاد کردی نقصان ادب مرا نادیده بگیر به آن نیاندیش."

در محرم‌ترین شب، در ماتم‌زده‌ترین لحظه، اشک‌های من جاری بود اما به سرعت اسراری که خبر از آنها می‌دادند نمی‌رسید. خیلی حرف زدیم. کمی هم سکوت کنیم. سکوت کنیم و گریه کنیم.

www.ketab.ir